

بازتاب حکمت ها و آموزه های اندرزیین فارسی

در گسترده ی ادب عربی عصر عباسی اوّل

ولی بهاروند

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

daneshmand11@gmail.com

چکیده

فرهنگ ایرانی از دیرباز مایه ی شکوه و سربلندی ایرانیان بوده و آثاری گرانسنگ و اندیشه هایی ارزنده را به پهنه ی ادب پیشکش نموده است. حکمت ها و اندرزه های این فرهنگ همواره همچون گنجی شایگان و فانوسی نور افشان فراروی دوستداران و شیفتگان آن بوده است. از آنجا که این آموزه های اندرزیین به مسائل گوناگونی پرداخته و پیوند تنگاتنگی با زندگی فردی و اجتماعی داشته و مایه ی خوشبختی انسان در زندگی دنیوی و اخروی بوده ، نقش چشمگیر و نیرومندی در زندگی روزمره ی ایرانیان داشته است. این حکمت ها همچون جویباری به فرهنگ و ادب عربی عصر عباسی سرازیر شد و مایه ی دگرگونی و پرباری اندرزه های این فرهنگ گردید . در این نوشتار، که به روش تحلیلی - توصیفی است ، نگارنده بر آن است تا شیوه های ورود حکمت های فارسی را به قلمرو ادب عربی عصر عباسی اوّل کاویده و جلوه های تأثیرگذاری این آموزه ها را مورد بررسی قرار دهد. این مقاله نشان می دهد که آموزه های اندرزگونه ی فارسی به یاری عوامل گوناگونی همچون « فرایند ترجمه » ، « موقعیت و منصب دبیری » ، « نقش شعوبیه » ، « عرب زبان شدن و برخورد مستقیم دو فرهنگ » ، « واسطه های فرهنگی دوزبانه » و « معلّمان و مریبان » وارد پهنه ی ادب عربی عصر عباسی اوّل گردید و تأثیر خود را در جلوه هایی چون "سادگی و روشنی واژه ها" ، "توجیه منطقی" ، "ارتباط مفاهیم با یکدیگر" ، "پندگویی در قالب داستان" ، "مشابه سازی" و "مقدمه سازی پیش از داستان" بر حکمت های عربی گذاشت.

واژه های کلیدی : اندرزه های فارسی، ادب عربی ، عصر عباسی اوّل

مقدمه

سخن در جان مردمان مشرق زمین تأثیری خاص دارد. گاه پژواک یک سخن پرده های زمان و مکان را درمی نوردد، برای همیشه در تار و پود جان آدمیان طنین انداخته و اثر خود را همچنان بر رفتارشان باقی می گذارد. وقتی چنین وضعی را می توان شامل دیگر ملل شرق دانست، کمترین تردیدی باقی نمی ماند که ایرانیان قدیم را باید در این زمینه، بهترین نمونه ی روح شرقی برشمرد؛ روحی که به سخنان حکمت آمیز و پندها و مثلها باور دارد.

ادبیات پند و حکمت از دیرباز در میان مردم ایران رایج بوده است و ابتدای آن به دوران زرتشت باز می گردد، در زمان ساسانیان به این نوع ادبی - که پیوندی نزدیک با اخلاق و رفتار دارد - توجهی بیشتر شد. از ویژگیهای تفکر ایرانیان این است که تجربه ها و دانسته های خود را در قالب عبارتهای کوتاه - که تأثیری مسلم بر زندگی و رفتار افراد می گذارد - در می آورند. از این روست که عصر ساسانیان انبوهی از کتب و رسائل را با همین عنوان برای ما به ارمغان گذاشته است.

نوجه ایرانیان به ادبیات پند و اندرز زاینده ی عوامل گوناگونی است. یکی از این عوامل، ویژگی های روح شرقی است و دیگری خصوصیات کهن و منحصر به فرد قوم ایرانی است که باعث شده آنان در تربیت اخلاقی و اجتماعی پیرو شیوه های خاص باشند. شاهد این مدعا، دریای سرشاری است از اندرزها و حکمتهای اجتماعی که به شاهان، وزیران، حکیمان و مردان دینی این قوم منسوب است.

پندهای فارسی به مسائل گوناگونی پرداخته است و چون راهنمای رفتار اجتماعی و ضامن خوشبختی در زندگی این جهان و سعادت حیات اخروی به شمار می آمده، تأثیر چشمگیر و نیرومندی در زندگی روزمره ی ایرانیان داشته است. پندهای فارسی حاوی مسائل سیاسی، اجتماعی، فردی و احیاناً اقتصادی و نظامی است که پیوندی تنگاتنگ با رفتار جمعی و زندگی فردی دارد. این پند و حکمتها که در بیشتر موارد به طور شفاهی تکرار می شود، در دیدگاه ایرانیان باستان به منزله ی قواعدی بود که همگان موظف به دانستن و فهمیدن آن بودند و سرپیچی از آن با سرزنش و تنبیه پایان می یافت.

در این نوشتار، سیر پند پارسی و شیوه های ورود آن را در گسترده ی ادب عربی عصر عباسی اول مورد تحلیل کند و کاو قرار می دهیم. پیش از این دوره و در طی آن، میان ایرانیان و اعراب، پیوندهای سیاسی و اجتماعی به وجود آمد که آمیزش فرهنگی را در پی داشت. پس از پیروزی عباسیان، موالی ایرانی می بایست در پایه ریزی بنایی که خود سالها در راه ایجادش کوشش کرده بودند، مشارکت می کردند و رنگ فرهنگ ایران ساسانی را به بسیاری از نهادها و دستگاههای اداری، اقتصادی و اجتماعی آن می بخشیدند. در آن دوره، سیل عظیم ایرانیان به شهرهای مختلف خلافت عباسی سرازیر و بین آنها و اعراب، پیوندهایی برپایه ی وحدت عقیده، روابط نسبی، ازدواج و همسایگی برقرار شد. اگر بگوییم که اندیشه ی عرب از آغاز فتح ایران به بعد، اندیشه ای عربی و خالص به شمار نمی آید، سخن به گزافه نگفته ایم؛ چرا که پایه ی این اندیشه به یاری فرهنگهای گوناگون استوار شده بود.

فرهنگ ویژه ی نویسندگان که عناصر اصلیش برگرفته از مجموع فرهنگهای ملل مختلفی بود که به دین اسلام در آمده بودند ، در همین دوره شکل گرفت که ویژگی بارز آن رنگ عربی - فارسی آن بود . این دوره همچنین شاهد حرکت گسترده ی ترجمه از فارسی بود که هوشیارترین خردها و بهترین قلمها را به خدمت گرفت .

باید در اینجا گفت مشخص ترین عنصری که از خود نشانه هایی آشکار بر فرهنگ نوشتاری عرب در آن روزگار باقی گذاشت ، تنها ادبیات «پند و اندرز» است که نزد ایرانیان قدیم شأنی والا و منزلتی بلند داشته است . حکیمان ایرانی از شاهان گرفته تا وزیران و دینداران، درباره ی بیشتر مسائل زندگی ، اندیشه ای مؤثر و سخنی استوار داشته اند .

کتابهای اندرز بخش بزرگی از کتابخانه های ساسانیان را به خود اختصاص می داده است . شماری از این کتابها به دست ما رسیده است، ولی معلوم نیست که همه ی آنها در زمان ساسانیان نوشته شده یا پس از آن به رشته ی تحریر در آمده است. توجه ایرانیان به این نوع ادبی تا آنجاست که بسیاری از اندرزها را در کتابهای ساسانی ؛ مانند خداینامه ، تاج و کتب دین - که پیوندی با گروه کتابهای اندرز هم ندارند - می یابیم .

پس از توجهی که نسبت به ترجمه ی بسیاری از کتابهای پند شد، اهل دانش بر آن شدند تا این بخش از ادبیات فارسی را به پهنه ی ادب عربی بکشانند. محافل ادبی عرب نیز توجهی شایسته به آن نمودند . وزیران حکومت عباسی که بیشتر ایرانی بودند، در گستراندن این اندرزهای فارسی ، نقش درخشانی ایفا کردند. آنها کار و کوشش مترجمان را در این زمینه مورد تشویق قرار دادند و به کسانی که دست به این کار می زدند، جوایزی گران پیشکش می نمودند.

شیوه های ورود اندرزهای پارسی به ادب عربی عصر عباسی :

سده های دوم و سوم هجری شاهد کوشش بی نظیر امت اسلامی در حرکت های علمی و فرهنگی است . هرچند آغاز این کوششها در زمان امویان پدیدار شد ، اما می توان گفت عباسیان به ویژه در سده ی نخست حکمرانی شان ، در این زمینه بسیار پیش رفتند. آنها تمام توان خود را برای گرد هم آوردن فرهنگهای مختلف ملل متفاوتی که خلافت عباسی را بر خود پذیرفته بودند ، به کار بستند . از آمیزش این اندیشه ها ، فرهنگی نو زاده شد که از ویژگیهای آن ، سرشاری منابع ، تنوع دستاوردها، غنای فکری و فراوانی موضوعات است . دکتر شوقی ضیف عوامل این تحول عظیم را چنین بیان می کند : « این تحول از دو راه صورت گرفت : یکی از راه ترجمه که خلفای عباسی و وزیران آنها به ویژه برمکیان ، بی اندازه به آن توجه می کردند و افرادی چون ابن مقفع و آل نوبخت به آن می پرداختند و راه دوم- که چه بسا گسترده تر از راه نخست است - عرب زبان شدن ملتهای خاورمیانه با تمام میراث های علمی و فرهنگی شان بود. (1966: 441)

شایان ذکر است که موج ترجمه از فارسی یکی از توانمندترین بخشهایی بود که فرهنگ اسلامی را پربار نمود . این امر زاینده ی دلایل بسیاری است که از همه مهمتر می توان به نفوذ سیاسی ایرانیان در دستگاه عباسیان اشاره نمود . نتیجه ی این نفوذ، آمیزش زبانی ، فرهنگی ، اجتماعی و ملی میان اعراب و ایرانیان بود. این نفوذ سیاسی در شکل گیری روابط فرهنگی میان دو ملت از آغاز نقشی آشکار داشت. نخستین کتابهایی که به عربی ترجمه شد ، کتابهای فارسی سیاست شاهی بود . " کتابهای فارسی اولین

آثار ادبی- سیاسی خارجی بودند که به عربی ترجمه شد و دستاوردهای بسیاری را در باب حکومت و سیاست و شاخه هایی از علم و ادب به همراه داشت و بخش عمده ای از میراث فرهنگ بشری را در دسترس حکام عرب نهاد". (محمدی، 1985: 7)

طبیعی است که کتابهای پند سیاسی و اجتماعی، نخستین کتابهای فارسی باشند که قلم مترجمان با آنها آشنا شد و به عربی درآمد. دکتر غنیمی هلال برخی از دلایل این امر را اینگونه بیان می کند: « این نوع ادبی، پند، ابتدا تحت تأثیر ایرانیان باستان میان اعراب و سپس در میان ایرانیان مسلمان رونق گرفت؛ زیرا اندرز خاصیت عملی و غیر فلسفی داشته و به زندگی روزمره مربوط است. بنابراین، به سرشت اعراب اولیه که فطرتاً تمایلی به تعمق در مسائل نظری نداشتند، نزدیک تر بود، دلیل دیگر اینکه این پندها بر عکس گفتار یونانی؛ به طور روشن و بدون استفاده از اشاره و کنایه های زیاد، بیان شده است که این خود نشانه ی شرقی بودن آنهاست ». (د.ت: 371)

حاصل بیان درخشان و اندیشه های سرشار و بالنده ی حکیمان ایران و تراوشهای ذوقی آنها که منزلتی والا به کلامشان بخشیده بود، در دوره ی اول حکومت عباسیان به عربی ترجمه شد و پس از اندکی مورد توجه خاص خلفای عباسی و وزیران و کاتبان و فرهیختگان قرا گرفت.

یکی دیگر از عواملی که در آن دوره باعث گسترش این نوع ادبی و ترجمه شدن آثاری از آن به عربی شد، موقعیت و منصب دبیری بوده است. مقام دبیری اقتضاء می کرده که وی فرهنگی باز و اندیشه ای نو داشته باشد؛ زیرا دبیران بوده اند که نامه های رسیده را به عرض فرمانروایان رسانده و پاسخها را از طرف آنان می نوشته اند. بنابراین، چاره ای نداشتند جز آنکه عربی را خوب بدانند و ادبیات فارسی را بشناسند. از این رو « به حکمتهای عربی و اندرزهای فارسی سخت توجه می کردند، تاریخ ایرانیان و اعراب را ژرف می خواندند و سخنان حکیمانه ی خلفای راشدین و اکثم بن صیفی را از سوی و پندهای بزرگمهر و خسرو انوشیروان را از دیگر سو یکجا فرا می گرفتند ». (الحوفی، 1968: 181)

افزون بر اینها، سرشت اندرزهای فارسی از نظر سادگی و روشنی و پرداختن به مسائل علمی با خوی عرب هماهنگ بوده است. به گفته ی احمد امین: « آنگاه که فرهنگهای گوناگون به عربی برگردانده شد، پندها را نیز ترجمه کرده و در آن زمینه کوششها کردند و بیش از فلسفه از آن لذت بردند؛ زیرا به فرهنگ مردم متوسط نزدیک تر و به ضرب المثل های متداول میان ایشان شبیه تر بود ». (د.ت، ج 2: 171)

همچنین لازم است به نقش « شعوبیه » در این فرایند به ویژه در عصر عباسی اول اشاره شود. « شعوبیه » گروهی بودند با تعصبهای ضدعربی که نه تنها برای اعراب هیچ برتری نسبت به دیگر ملل قائل نبودند، بلکه آنها را پایین تر از دیگران می شمردند. تاریخ، مواضع تحقیرآمیز آنان را نسبت به اعراب و دینشان ثبت نموده است. آنچه بیش از همه به چشم می آید، حقی است که آنان بر گردن جنبش علمی و فکری عصر عباسیان به ویژه نهضت ترجمه دارند. « عشق شدید آنها به احیاء و گسترش فرهنگ و تمدن ایران ایشان را واداشت که در زنده کردن میراث ملی نیاکان خود، تمام آنچه را از تاریخ ایران روایت کرده اند، به رنگهای

زیبا بیاریند ، پندهای بدیع و سیاستهایی حکیمانه را به شاهان خود نسبت دهند و به آنان لباسی از عظمت و ابهتی مبالغه آمیز بپوشانند.» (همان: 74)

در واقع ایرانیان که در صحنه های نظامی ، سیاسی و مذهبی شاهد پایین آمدن منزلت خود بودند ، برآن شدند تا در در میدان دانش و فرهنگ آن را جبران کنند. از این رو ، به فرهنگ ملی ، پندها و اندرزهای باقی مانده از شاهان و رساله های اخلاقی و اجتماعی حکیمان و خردمندان خود روی آوردند و آنها را ترجمه کردند و در دعوت به فراگیری فرهنگ ، اندیشه و سبک بیان نیاکان خود ، لحظه ای از پاننشستند. جاحظ پیرامون این ویژگی فرهنگ دوستی ایرانیان می گوید: « هر که بخواهد به کنه فن بلاغت برسد و به واژگان غریب پی ببرد و در زبان بیندیشد ، باید کتاب «کاروند» را بخواند ». (1968، ج3: 40)

عامل دیگری که در ورود اندرزهای پارسی به گستره ی ادب عربی موثر بود ، عرب زبان شدن و برخورد مستقیم دو فرهنگ بود . آمیختگی فرهنگی ، خانوادگی ، اجتماعی و زبانی که میان اعراب و ایرانیان در روزگار عباسیان رخ داد، در تاریخ بشری بی همتاست. به مجرد فتح ایران به دست مسلمانان ، قبایل عرب به سوی سرزمین فتح شده مهاجرت کردند و در زندگی اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی با بومیان شریک شدند . ایرانیان نیز از زمانهای پیش به شهرهای بزرگ عراق همچون کوفه و بصره رفته ، گروههای اجتماعی تشکیل دادند و به طور جدی در زندگی عمومی آن سامان سهیم شدند .

گرچه سیاست امویان درباره ی نژاد ایرانی تا حدودی از این امتزاج و اختلاط کاست و آن را از شدت انداخت ، اما وضعیت در دوره ی عباسیان بسیار دگرگون شد . ایرانیان ، حکومت عباسیان را از خود می دانستند و آن را دستاورد مبارزات خود علیه امویان به شمار می آوردند. طبیعی است که ایرانیان برای آنکه بتوانند به طور همه جانبه در زندگی اجتماعی دخالت داشته باشند ، زبان حکومت جدید و دین نو را آموختند و به همین دلیل « به گونه ای بی نظیر به عرب زبان شدن روی آوردند و چندان به آموختن زبان عربی همت کردند که تمام و کمال آن را فرا گرفتند تا بتوانند اندیشه های خود را به آن زبان بیان کنند ، چیزی از آغاز حکومت عباسیان نگذشت که گروههایی از دانشمندان و نویسندگان و شاعران از میان آنها پدید آمدند. » (الضیف، 1966: 91)

اینها به این معنا نیست که زبان فارسی از میان رفت. زبان فارسی همچنان در ایران و بسیاری از کشورها به ویژه در شهرهایی از عراق که نزدیک به ایران بودند، زنده بود. علت آن ، گروههای مهاجری بودند که در زمان امویان به سوی این شهرها سرازیر شده بودند. در این شهرها نوعی دوستی بین دو زبان ایجاد شده بود .

جاحظ با حکایتی که درباره ی یکی از داستان سرایان و پند گوینان ایرانی تبار بصره به نام موسی بن سیار اسواری نقل می کند ، تصویری از این دوستی را برای ما به نمایش گذاشته است : « وی از اعجوبه های روزگار بود. سخندانیش در فارسی همسنگ زبان آوری در عربی بود. در مجلسی که به نام خود او معروف بود ، می نشست . اعراب در طرف راست و ایرانیان در سمت چپش می نشستند . آیه ای از قرآن می خواند و آنگاه یکبار برای اعراب به زبان عربی تفسیر می گفت و سپس رو به ایرانیان کرده و به فارسی برای آنان تکرار می کرد و دانسته نمی شد به کدام زبان گویاتر است . » (1968، ج2: 1)

وقتی وضع چنین باشد، انتقال فرهنگ عمومی ایران از داستانها تا امثال و حکم به اعراب بسیار سهل بوده است، بدون اینکه نیازی به ترجمه های منظم و حساب شده وجود داشته باشد. شوقی ضیف می گوید: «گراف نیست اگر بگوییم تمام احکام فرهنگ های عامه ی کشورهای فتح شده از آسیای میانه تا مرزهای بیزانس به زبان عربی در آمد، بدون اینکه به ترجمه های منظم نیازی باشد؛ زیرا صاحب این فرهنگها خود عرب زبان شدند و طبیعی بود که فرهنگشان نیز به زبان عربی بر گردد و منتظر نمانند که ترجمه، این کار را به سامان برساند». (94:1966)

ویژگی های خاص اندرزها، آداب و امثال باعث شد که همسخن شدن و گفتگوی مستقیم، بهترین راه انتقال آن از فرهنگی به فرهنگ دیگر به شمار آید. به روشنی می توان گفت این چیزی است که پیرامون پندها و اندرزهای فارسی صورت گرفته است. پندهای فارسی جملاتی کوتاه، روان و حاوی مفاهیم بلند و کاملاً در پیوند با زندگی روزمره بوده اند. همه ی این ویژگیها باعث شد که حفظ کردن آنها آسان باشد، در روح آدمی بنشیند و در رفتارشان تأثیر بگذارد. قطعاً در مجالسی که ایرانیان و عربها در آن حضور داشتند، سخنان حکمت آمیز بزرگمهر، انوشیروان، اردشیر و موبدان به عنوان شواهدی بر درستی آراء ذکر می شده است و اعراب آن را به حافظه می سپردند تا در وقت مناسب از آن بهره بگیرند.

با گذر زمان، ایرانیان عرب زبان شدند و بسیاری از اعراب فارسی آموختند و دو ملت عرب و فارس در جامعه، مذهب و سیاستی مشترک زندگی می کردند. خوششان به هم آمیخت و فرهنگ و اندیشه ی هر یک به دیگری سرایت کرد. پس بسیاری از پندها و ضرب المثلهای ایرانی که شاخص ترین عناصر ماندگار آن فرهنگ بود، راه خود را در میان اعراب یافت، در جان آنها نفوذ کرد و در زندگی و رفتارشان اثر گذاشت. تا جایی که «این ایرانیان که به عرب زبان شدن روی آوردند و این اعرابی که از فرهنگ ایران بهره گرفتند، جهان را در عصر عباسیان از دانش و حکمت و شعر و نثر پر کردند، ولی رنگ و بوی ایرانی در آن فضا آشکار بود» (امین، همان، ج2:181)

عامل دیگری که از طریق آن فرهنگ عرب در دوره ی عباسی اول توشه ای فراوان از پندها و آداب اجتماعی، سیاسی و اخلاقی ایرانیان دریافت کرد، «واسطه های فرهنگی دوزبانه» بود. احمد امین این عامل را اینگونه ترسیم کرده است: «اینان گروهی بودند که زبان فارسی و عربی را به خوبی می دانستند. آنها به خواندن پیگیر کتابهای فارسی همّت گماشتند و فرهنگ خود را غنی کرده و اندیشه و خرد خود را بارور نمودند. آنگاه به زبان عربی، کتابهایی در ادب، شعر و علوم نگاشتند. اما آنچه ارائه می دادند، برگردان کامل فرهنگ ایرانی نبود، بلکه زاییده ی آن و برآمده از آن بود؛ مانند زبان عربی امروز که از فرهنگهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی مایه می گیرد و ادبیاتی تازه به همان زبان عربی ارائه می دهد که نمی توان آن را ادبیات اروپایی نامید، هرچند از آن تأثیر پذیرفته است.» (همان)

کسانی که استاد امین از آنها یاد می کند، در ادبیات تطبیقی «واسطه» نامیده می شوند و مترجمان را می توان از این دسته بر شمرد. این گروه در معرفی ادبیات بیگانه و گستراندن آن در بین ملت خود نقش اساسی دارند. در زمان حاضر نیز کسانی هستند که نه تنها با

ترجمه‌ها بلکه با تألیفات خود که الهام گرفته از فرهنگ فرانسویان، انگلیسی‌ها یا روسهاست، مایه‌ی گسترش فرهنگ آنان در میان ما می‌شوند. نکته‌ی مهم در اینجا این است که شمار زیادی از این رابطان بین دو فرهنگ فارسی و عربی در عصر عباسی اول می‌زیسته‌اند و در گسترش ادبیات فارسی و آفرینش آثار ادبی متأثر از فرهنگ و ادبیات ایران نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند. از میان پراوازه‌ترین این واسطه‌های فرهنگی می‌توان به افرادی چون سهل بن هارون، ابن مقفع و عتّابی اشاره کرد.

عامل دیگری که در انتقال پندها و آداب فارسی به زبان عربی موثر بود، معلمان و مربیان بودند که آگاهی کاملی از دو فرهنگ فارسی و عربی داشتند. بیشتر افراد این گروه طبعاً از نژاد ایرانی بودند. نقش آنها این بود که هر چه از اندرزها و حکمت‌های ایرانی می‌دانستند به شاگردانشان منتقل کنند. ایشان از این نظر مانند کسانی هستند که در زمان ما با فرهنگ فرانسوی یا انگلیسی تربیت شده‌اند و افکار فرانسویان و انگلیسی‌ها را درباره‌ی نقد و ادب به دانشجویان خود می‌آموزند و چشم آنها را به روی دستاوردهای ادبی و فرهنگی غربیان باز می‌کنند؛ مانند طه حسین، محمد مندور و دیگران که بی‌تردید نقش موثری در آوردن فرهنگ غرب به جوامع عرب دارند. اگر در نظر بیاوریم که بسیاری از خلفاء و وزیران برای فرزندان خود مربیانی ایرانی بر می‌گزیدند تا سیاستهای شاهانه و رفتار اجتماعی ایرانیان را به آنها بیاموزند، به میزان پند و اندرزی که از این طریق به اعراب رسیده، پی خواهیم برد. هارون الرشید بهترین نمونه‌ی این مورد است. او به کسایی، مربی پسرش، می‌گوید: «علی بن حمزه! تو را به مقامی رسانده‌ایم که خود به همت خویش به آن نرسیده‌ای. پس از شعرها پاکترین و از سخنها اخلاقی‌ترینش را بر ما بخوان و با ما از پندهای ایرانی و هندی سخن بگو». (ابن ابی‌الحدید، (د.ت)، ج 4: 137)

تأثیر پذیری ادبی و هنری

ادیبان و نویسندگان عرب زبان آن دوره، از ویژگیهای هنری پند و اندرزهای ترجمه‌شده از فارسی الهام گرفتند، هر چند متنهای اصلی پندهای ترجمه‌شده که به زبان پهلوی بوده است، از بین رفته و بیشتر آنها در دسترس نیستند. در سبک بیان و تعبیر نویسندگان عرب آن عصر، انواع تازه‌ای به چشم می‌خورد که بایستی گفت آن را از زبان فارسی گرفته‌اند. بعضی از روشها و قواعد زبان فارسی از طریق ترجمه‌های عربی کتابهای فارسی در آن زمان به نگارش عربی منتقل شده بود. نویسنده‌الصناعین نوشته است: «هرکه مضامین گوناگون و موارد استفاده از کلمات مختلف را در یک زبان بشناسد و بعد به زبان دیگری پردازد، در زبان دوم نیز همان شیوه‌هایی را در سخن پردازی اعمال خواهد کرد که در زبان نخست آموخته است. عبدالحمید را مگر نمی‌بینیم که در شیوه‌ی نگارشی که برای آیندگان نوشته، مثالها را در اصل از زبان فارسی گرفته و بعد به زبان عربی برگردانده است؟» (العسکری، (د.ت): 75)

جاحظ به همین نکته در آثار موسی بن سیار اسواری پی برده است. او ضمن سخن از این داستان پرداز و پندگوی ایرانی می‌گوید: «وقتی دو زبان در یک نفر جمع می‌شود، هریک دیگری را می‌آزارد؛ مگر در مورد آنچه از موسی بن سیار اسواری نقل شده است». (همان، ج 2: 10)

گفتنی است شیوه ی نگارش اندرزهای عربی در دوره ی اول عباسی و پس از آگاهی و اشراف نویسندگان و مترجمان جهان عرب نسبت به فرهنگ مکتوب ایران و سبکهای نگارشی مختلف ایرانیان، تغییری آشکار کرد. جلوه‌های مختلف این تغییر را می توان در موارد زیر برشمرد:

1- **سادگی و روشنی واژه ها:** که به شکل دوری گزیدن کامل از شیوه های گذشته و برگزیدن تعبیرات روشن نمود پیدا می کرد.

2- **توجیه منطقی:** اعراب قدیم عادت داشتند حکمتها و نصیحتها را بدون ذکر دلیل و توجیه عقلی بیان کنند، کافی بود حکیم یا خطیبی برخیزد و اندیشه های خود را برای مردم بگوید، بدون اینکه توجیه و تفسیری برای گفته هایش بیاورد یا استدلالی برای درستی نظرش ذکر کند. این در حالی است که در دوره ی عباسیان ، وضع کاملاً تغییر کرد. نویسندگان و مربیان جامعه سخنان حکمت آمیز و اندیشه هایشان را با دلیل می گفتند و برای توضیح محاسن یا معایب کاری ، سخن را به درازا می کشاندند و خود را برای بیان انگیزه و دلیل اندرزشان به زحمت می انداختند . جاحظ میان روش ایرانیان و اعراب نگاهی مقایسه ای کرده و گفته است : «... تمام سخنها و مضامین فارسی حاصل کوشش فکری ، ژرف نگری ، تفکر در خلوت ، رایزنی و همفکری ، بررسی کتابها و برخاسته از اندیشه ای ژرف است. ولی آنچه عرب دارد، بدیهه گویی است ، عرب هنگام سخن ، چه روز جنگ باشد و رجز خواندن و چه هنگام آب برآوردن از چاه ، معانی خود به خود به سراغش می آید و کلمات ، بی هیچ اندیشه ای از پیش ، بر زبانش جاری می شود». (همان ، ج3:49)

یکی از نمونه های این شیوه ی نو، کلام این مقفع در کتاب "ادب الکبیر" است که می گوید: « احترامی که برای مقام و قدرتت به تو می گذارند، تو را نفریب ؛ چرا که قدرت ناپایدار ترین است ». (کردعلی ، (1954): 96). این گونه استدلال آوری برای نظری که ارائه داده شده است ، پیش از این در ادبیات بی سابقه بوده است .

آنچه در عهدنامه ی اردشیر آمده از همین زمره است : «بر هر پادشاهی است که با وزیر، ندیم ، دربان و دبیر خود مهر وزرد ؛ زیرا وزیر مایه ی استواری حکومت اوست و ندیم نماینده ی معرفتش و دبیر نمودار دانش و دربان نشان سیاستش». (1961: 103)

3- **ارتباط مفاهیم با یکدیگر:** ویژگی آشکار پندهای عربی در پیش از این دوره، انتقال و گذر سریع است ؛ به این معنا که حکیم یا سخنور از یک موضوع به موضوع دیگر می گذرد ، بدون اینکه میان مجموع موضوعهای مطرح شده ، پیوندی برقرار نماید . شاید بهترین نمونه از نوع کلام حکیم عرب ، سخن احنف بن قیس باشد که گفته است : «کرامت یعنی نگاه داشتن حرمت . کیفر چقدر به گردنکشان نزدیک است ! در لذتی که به دنبالش پیشمانی آید ، سودی نیست . بهترین حرف آن است که با عمل تأیید شود ». (الحصری القیروانی ، (1953)، ج2:643) و نیز گاه حکیمی در خطبه ای کوتاه، مسائل پراکنده ای را که هیچ پیوندی میان آنها نیست ، مطرح می کرده است .

با نگاهی به روزگار عباسی در می یابیم که حکیم تنها یک فکر را مطرح می کند و به تفصیل و توضیح آن می پردازد و جزئیاتش را بیان می دارد . این یکی از تأثیرات سبک بیان فارسی است که نخست با ترجمه ها و نقل قولها به ادبیات عرب راه پیدا کرد. از نمونه های این تک موضوعی و توجه به جوانب گوناگون یک موضوع ، سخنی است از احمد بن یوسف ، نویسنده ی عباسی ، درباره ی برادری : «شایسته نیست با کسی برادری کنی مگر آن که در برادری بزرگمنش باشد و در رادردی کامل ، آن که چون

غایب شوی، جانشین تو باشد و هرگاه حاضر باشی، پشتیبان تو. آن که اگر دوست تو را ببیند، محبتش را به تو بفزاید و چون دشمنت را ببیند، شرّ او را از تو دور گرداند». (صفوت، (1937)، ج3: 455)

نویسنده ی دیگری به نام عمر بن مسعده درباره ی دادگری شاه می گوید: «پرواوزه ترین فرمانروایان آن است که در حکومت خود به مرگ عدالت خشنود نگرند، راستی و درستی به روزگار سلطنتش هویدا شود و سعادت‌مندترین فرمانروا کسی است که نور خوشبختی در دوران زندگیش بدرخشد و پس از مرگ و نبودش نیز ادامه یابد». (الرفاعی، (1927)، ج3: 61)

4- پندگویی در قالب داستان: و آن بدین گونه است که نویسنده به شخصیتی می پردازد که دارای بسیاری از خلق و خویهای پسندیده باشد، آنگاه او را می ستاید و مخاطب را به پیروی از او بر می انگیزد.؛ مانند سخن ابن المقفع در "ادب الکبیر": «تو را از همنشینی آگاه می کنم که در دیدگاه من بزرگترین کس بود. برترین چیزی که او را در چشم من بزرگ می نماید، کوچک بودن دنیا در چشم او است. از سلطه ی شهرت بیرون بود، رادمردیش او را به شهرت فرا نمی خواند و تن و جان خود را به خاطر آن خوار نمی کند، هنگام نعمت مغرور نمی شود و در گرفتاری ها به ستوه نمی آید، از سلطه ی جهل بیرون بود و بیشتر اوقاتش را به سکوت می گذراند. پس بر تو باد آراسته شدن بدین اخلاق اگر بتوانی، که هرگز نخواهی توانست. ولی کم آموختن بهتر است از هیچ نیاموختن». (کردعلی، همان: 105)

5- مشابه سازی: سبک ایرانی دیگری که اثر خود را در آثار نویسندگان این عصر گذاشته، شیوه ی مشابه سازی و تصویرگری است که خود نوعی تشبیه است که در آن، "مشبه به" مجموعه تصاویری است برگرفته از زندگی واقعی و احیاناً شامل مفاهیمی ذهنی و هدف از آن، دور داشتن از وضعی مانند "مشبه به" و اندرز دادن به "مشبه" است به اینکه در چنان پرتگاهی نیفتد و این گونه پند دادن با چنین غرضی از دیگر شیوه ها موثرتر است. از نمونه های این شیوه در آثار نویسندگان عصر عباسی اول، سخنی است از ابن المقفع در "ادب الکبیر" که در این سخن، فردی که به پشتگرمی گروهی غیر قابل اعتماد به دشمن حمله می کند را چنین به تصویر کشانده است: «تو در این حال همچون سوار بر شیر هستی که هرکه به او بنگرد، بترسد و او خود از مرکبش». (همان: 51)

گاه نیز مقصود، ترسیم کردن وضعیتی خوب و شایسته است. مانند این کلام از جاویدان خرد که در آن شخص دور اندیش را هنگام رویارویی با دیدگاههای متعدد، چنین به تصویر می کشد: "دور اندیش در تصمیم های دشوار همچون کسی است که مروایدی در خاک گم کرده باشد و برای یافتنش خاکهای پیرامون را جمع می کند و می کاود تا آنچه را می جوید، بیابد". (ابن مسکویه، (1952): 13). برای ما مسلم است که این شیوه از طریق کلیله و دمنه و دیگر رساله های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی فارسی الاصلی که در آن دوره به عربی ترجمه شدند، به زبان عربی راه یافته است.

6- آوردن مقدمه پیش از داستان: نویسندگان بسیاری در این دوره، کلیله و دمنه را سرمشق خود قرار دادند و به پیروی از سبک آن آثاری ادبی آفریدند که در طراوت و زیبایی کمتر از آن کتاب جاودانه نیست، شاید ویژگی مشخصی که از سبک کلیله و دمنه به این کتابها منتقل شد، افزودن مقدمه در آغاز هر حکایت است. نویسنده داستانهای کتابش را با مقدمه ای در قالب گفتگو و پرسش و پاسخ آغاز می کند و در ادامه می گوید: «کیف کان

ذلك؟» آنگاه به نقل قصه پرداخته، داستان را چنین آغاز می‌کند: «زعموا أنّ...» (ابن المقفع، (د. ت): 466)

نتایج

- 1- نفوذ و رواج پند پارسی در گستره ی ادب عربی به ویژه در عصر عباسی اول و بلوغ بسیاری از ایرانیان در زبان عربی ، چیزی نیست که از دید کسی که اندک آشنایی با فرهنگ دوران اسلامی در یکی از دو زبان عربی و پارسی داشته باشد ، نهان بماند .
- 2- عصر عباسی اول دوران سرازیر شدن فرهنگهای بیگانه ی ملل مسلمان آن روزگار در روح و جوهر فرهنگ عربی - اسلامی بود . نتیجه ی این آمیزش عقلی ، فرهنگی شد که رنگ همه ی فرهنگهای سهیم در تکوین خود را بر چهره داشت . جریانها و جویبارهایی که به دریای فرهنگ عرب فرو ریخت ، می توان جریان فرهنگ ایران و جویبار زبان فارسی ساسانی را نیرومند ترین و سرشارترین آنها دانست .
- 3- اعراب مسلمان روزگار عباسی خود را سخت نیازمند آموزه هایی می دیدند که به مسائل کشوری ، حکومتی و تنظیم امور مملکت مربوط باشد ؛ زیرا خود در آن شایستگی نداشتند و وقتی گم شده ی خود را در فرهنگ ملتی یافتند که در سیاست شاهی و آداب اجتماعی چنین ریشه دارند ، این توجه بی نظیر به پند های پارسی و اندرزهای شاهان و دانایان ایران در آنان پدیدار شد .
- 4- آموزه های اندرزگونه ی فارسی به یاری عوامل گوناگونی همچون « فرایند ترجمه »، «موقعیت و منصب دبیری»، « نقش شعوبیه »، « عرب زبان شدن و برخورد مستقیم دو فرهنگ » ، « واسطه های فرهنگی دوزبانه » و « معلمان و مربیان » وارد پهنه ی ادب عربی عصر عباسی اوّل گردید و تأثیر خود را در جلوه هایی چون "سادگی و روشنی واژه ها" ، "توجیه منطقی" ، "ارتباط مفاهیم با یکدیگر" ، "پندگویی در قالب داستان" ، "مشابه سازی" و "مقدمه سازی پیش از داستان" بر حکمت های عربی گذاشت .

مراجع

- 1- ابن ابي الحديد ، عبد الحميد بن هبه الله المدائني ، (د.ت) شرح نهج البلاغه ، القايره ، دارالكتب العربيه الكبرى
- 2- ابن مسكويه ، ابو على احمد بن محمد، (1952)، الحكمة الخالده ، تحقيق عبدالرحمان بدوى ، القايره ، مكتبه النهضه المصريه
- 3- ابن المقفع ، عبدالله ، (د. ت) ، كليله و دمنه ، تحقيق محمد حسن نائل المرصفي ، الطبعه الخامسه ، القايره ، مطبعه مصطفى محمد
- 4- امين ، احمد ، (1964)، ضحى الاسلام ، الطبعه العاشره ، بيروت ، دارالكتاب العربى
- 5- اردشير بن بابك، (1967)، عهد اردشير ، تحقيق احسان عباس ، بيروت ، دارصادر
- 6- الجاحظ، عمرو بن بحر، (1968)، البيان و التبيين ، بيروت ، دارالفكر
- 7- الحصرى القيروانى ، ابراهيم بن على ، (1953)، زهر الآداب و ثمر الألباب ، الطبعه الاولى ، القايره ، داراحياء الكتب العربيه
- 8- الحوفى ، احمد محمد، (1968)، تيارات ثقافيه بين العرب و الفرس ، القايره ، دارنهضه مصر
- 9- الرفاعى ، احمد فريد ، (1927)، عصر المأمون ، الطبعه الثانيه ، القايره ، مطبعه دارالكتب المصريه
- 10- صفوت ، احمد زكى ، (1937)، جمهوره رسائل العرب ، الطبعه الاولى ، القايره ، مكتبه مصطفى البابى الحلبي
- 11- ضيف ، شوقى، (1966)، تاريخ الأدب العربى (العصر العباسى الاول)، الطبعه الرابعه ، مصر ، دارالمعارف
- 12- العسكري ، ابو هلال، (د.ت)، الصناعتين ، تحقيق على محمد الجاوى و محمد ابو الفضل ابراهيم ، مصر ، مكتبه عيسى البابى الحلبي
- 13- غنيمى هلال ، محمد ، (1980)، الادب المقارن ، الطبعه الخامسه ، بيروت ، دارالعوده
- 14- كردعلى ، محمد ، (1954)، رسائل البلغاء ، الطبعه الرابعه ، القايره ، مطبعه لجنه التاليف و الترجمة و النشر
- 15- محمدى ، محمد ، (1985)، الترجمة والنقل عن الفارسيه فى القرون الاسلاميه الاولى ، الجزء الاول ، بيروت ، منشورات قسم اللغه الفارسيه و آدابها فى الجامعه اللبنانيه .